

چهره درستی است برای نقش سلما. اما من وظیفه داشتم که برای نقش سلما درست ترین انتخاب را داشته باشم. باز رفتم سراغ بازیگران دیگر و کلی گفتگو کردیم. اما واقعیت این است که من به بهانه‌های مختلف ایشان را ننگه داشتیم به عنوان نقش زن جامانده، روزهای آخر انتخاب که اتفاقاً ظهر عاشورا بود، از ایشان دعوت کردیم تا بیاید. خلج و دستیارانش هم برای گریم او سنگ تمام گذاشتند.

شهره موسوی: در تمام این پروسه من حتی روح هم خبر نداشتم و اصلاً نمی‌دانستم که احتمالاً در این فیلم بازی خواهم کرد؛ آن هم به عنوان نقش سلما.

یاری: روزی که خانم موسوی آمد، من تیم گریم را تنها گذاشتم و چند ساعتی رفتم و وقتی برگشتم دیدم بچه‌ها پیچ پیچ می‌کنند. شهرام خلج گفت اتفاق خوبی افتاده است و در نهایت من را صدا زد. وقتی تصویر ایشان را دیدم، یکه خوردم. شهرام گفت شک نکن. دیگران هم گفتند خیلی درست است. وقتی همه گفتند درست است مطمئن شدم.

بالاخره ریسک بزرگی است که شما از بازیگر کمتر حرفه‌ای برای این نقش مهم استفاده کردید. همین گریم مطلوب نظر شما را به تمامی جلب کرد یا چیزهای دیگری هم وجود داشت؟

شهره موسوی در دور خوانی هم بی‌نظیر بود. وقتی دور خوانی شروع شد، بچه‌های تئاتری که سال‌ها کار کرده‌اند هم دچار مشکل می‌شدند. نوع ادای او از گان فیلم نامه که جهان شاعرانه دارد بسیار سخت است و او با درک و درست آن‌ها را ادا می‌کرد. بعد از این اتفاق با خیال راحت‌تر جلو تر رفتیم. در فیلمبرداری من از پیام احمدی نیا که در حوزه بازیگری هم تجربیات خوبی دارد پرسیدم که با من تعارف نکن و صادقانه درباره بازی او بگو. اما همه گفتند درست‌ترین انتخاب برای سلما اتفاق افتاده و نتیجه این شد که وقتی مجید مجیدی فیلم را دید گفت خدا بهت رحم کرد که سلما فیلمت فیلم را نجات داد و بسپار از بازی او راضی بود. هم از او و هم از شمر و هم پیرمرد عرب.

موسوی: تجربه عجیبی بود و حرف برای گفتن بسیار است. می‌توانم ساعت‌ها حرف بزنم. من اصالتاً اصفهانی نیستم اما بزرگ شده اصفهانم. در تهران تئاتر قبول شدم و مهاجرت کردم و آمدم تهران. شرایط کاری برای تئاتری‌ها بسیار دشوار است. این برای من مسیری بسیار لاکچری بود. اگر چه از کارهایم راضی بودم. حضور در این فیلم هم با پیشنهاد برای بازی در سریالی به کارگردانی آقای یاری اتفاق افتاد. مشورت گرفتم و به واسطه وسواسی

که داشتیم، نمی‌خواستیم در هر نقشی بازی کنیم. وقتی رفتم اصفهان آقای یاری برگشته بود تهران. چند روزی ماندم و وقتی ایشان را دیدم اصلاً صحبتی درباره آن پروژه نشد. وقتی ایشان فهمید اصالتاً جنوبی هستم چند عکس گرفتند و تمام. چند ماه گذشت و من هیچ خبری از آن پروژه نداشتم که یکباره دستیارشان زنگ زد که بیا دفتر. آن جا دوباره آقای یاری را دیدم و ایشان گفت که یک نقش کوچک برای تو در نظر گرفتم. من هم عادت داشتم به این نقش‌های کوتاه. من بدون اینکه فیلمنامه را بخوانم او کی دادم و بیرون آمدم. اما اینکه فیلمنامه را خواندم فکرم را مشغول کرده بود. یک هفته بعد دستیار آقای یاری زنگ زد و گفت برای تست گریم بیا. برایم عجیب بود که من را روز عاشورا خواستند. همه جا تعطیل بود اما تاکید داشتند که آن روز بروم. خواستم عذرخواهی کنم و کار را کنار بگذارم. اما رفتم و تا مرا گریم کنند می‌خواستیم چند دیالوگ را حفظ و تکرار کنم. آقای یاری هم نمی‌آمد. چند ساعت گذشت و من خسته شده بودم، همه پیچ می‌کردند و من همچنان



یکباره زد که بیا دفتر. آن جا دوباره آقای یاری را دیدم و ایشان گفت که یک نقش کوچک برای تو در نظر گرفتم. من هم عادت داشتم به این نقش‌های کوتاه. من بدون اینکه فیلمنامه را بخوانم او کی دادم و بیرون آمدم. اما اینکه فیلمنامه را خواندم فکرم را مشغول کرده بود

داشتم دیالوگ‌های نقش بازی فرعی را تکرار می‌کردم. هیچ کس هم چیزی نمی‌گفت و من واقعا مردد شده بودم. فکر می‌کردم گریم با آن نقش که قرار بود به من بدهند تفاوت دارد. آخر گرفتم که این گریم و لباس به این نقش نمی‌آید که همه زدند زیر خنده. فکر کردم می‌خواهند بگویند نقشم کنسل شده بود. تا اینکه آقای یاری گفت تو باید نقش سلما را بازی کنی. اینجا نقطه عطف زندگی کاری من بود. هر جا که کار کردم و جایزه گرفتم و جشنواره رفتم باید می‌گذاشتم کنار و به این نقطه می‌چسبیدم. آقای یاری گفت به تو یاد می‌دهم چه کنی. من درس بازیگری را خواندم اما هیچ کدام از آن آموزش‌ها در این نقش به کار نمی‌آمد.

تجربه کار با آقای یاری و بازی در نقش اول این فیلم چطور بود؟

موسوی: آقای یاری خیلی همراه بود و استاد، اما چالش هم زیاد داشتیم. آقای یاری خیلی سختگیر بود. نقش پرچالش بود و کارگردان متعصب بود و من را در شرایط بسیار سختی گذاشته بود. نمی‌گذاشت یک لحظه از سلما فاصله بگیرم. تمام فیلم برایم پر از تجربه و البته بسیار بسیار دشوار بود.

برای اینکه به این نقش بررسی چه کارهایی را دیدی و چه بازیگری را مدنظر قرار دادی؟

موسوی: تلاشم این بود که هیچ نقشی را نبینم تا تحت تاثیر قرار نگیرم، ابتدا رفتم و همه کارهای قبلی آقای یاری را دیدم. یک چیزی که برای من خیلی جالب بود کار آکتر خود آقای یاری بود. او پای چیزی که اعتقاد داشت ایستاد. ما اعتقاداتمان با دولت‌ها تغییر می‌کند. اما ایشان این گونه نبود. پای اعتقادات خودش ایستاده است. شجاعت آقای یاری این بود که با فکت با همه مراجع کنندگان برخورد می‌کرد و هر کس سوالی داشتند پاسخ می‌داد.

دیالوگ‌های فیلم شاعرانه و دشوارند. چقدر برای حفظ و ادای این دیالوگ‌ها با دشواری همراه بودی؟

موسوی: هدایت آقای یاری برای ادای درست دیالوگ‌ها بسیار کمک کرد. ایشان گفت اصلاً صحنه تئاتر نیست و باید فاصله بگیری. باید کاری می‌کردیم که دیالوگ‌ها به دل مخاطب بنشینند. خیلی سخت بود و زحمت کشیدیم. هر شب چند ساعت باید دیالوگ‌ها را تمرین می‌کردیم؛ آن هم پس از صحنه‌های دشوار روز در آن بیابان گرم. باید دیالوگ‌ها را قبل از ضبط، تمرین می‌کردیم و دور خوانی می‌کردیم و تا این تمرین بسته نمی‌شد ما آف نمی‌شدیم و کار تمام نمی‌شد. خود آقای یاری هم پا به پای ما می‌ایستاد. بارها و بارها برداشته تکرار می‌شد، به دلیل اینکه دیالوگ خوب ادا نشده بود. چیزی که به من سپرده شد اتفاق خاص و قشنگی بود اما قشنگی‌اش فقط از بیرون است.

